

## بررسی مدل توسعه در دوران ریاست جمهوری هاشمی

امیرحسین وزیریان

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

هادی طلوعی\*

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

### چکیده

پیروزی انقلاب اسلامی در سال 1357 گسست مهمی در تاریخ ایران محسوب می‌شود. ایرانیان از طریق انقلاب به گفتمان نوینی گذر کردند که ویژگی‌های متمایزی نسبت به گفتمان پیشین حاکم داشت. در دهه نخستین انقلاب به‌خاطر وجود فضای هیجانی جامعه و حضور شخصیت کاریزماتیک امام خمینی مباحث حول محور انقلاب و جنگ می‌چرخید. ولی پس از پایان جنگ و درگذشت امام تغییرات مهمی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی رخ داد که تغییر در ساختار قدرت به‌تبع بازنگری در قانون اساسی، الزامات پسا جنگی اقتصادی، شرایط جدید ایران در نظام بین‌الملل و تغییرات اجتماعی مهم‌ترین آن‌ها هستند. اکبر هاشمی رفسنجانی در منصب ریاست جمهوری سعی کرد در عرصه اقتصادی و سیاسی تغییرات گسترده‌ای ایجاد کند و کشور را که به‌خاطر جنگ با عراق و الزامات ناگزیر آن در تنگنا قرار گرفته بود، جانی تازه بخشد. به‌دلیل تغییر جایگاه سیاسی ریاست جمهوری پس از بازنگری، او به‌عنوان نخستین رئیس جمهور قدرتمند ایران با اختیارات بالاتر نسبت به هم‌تایان پیشین خود توانست گفتمان سازندگی را سرلوحه کار قرار دهد و نوعی از مدل توسعه را در ایران به اجرا گذارد. این مقاله بر آن است که ضمن بررسی بسترها و چرایی وقوع این تغییرات و تحولات، ابعاد سیاسی - اقتصادی مدل مذکور را واکاوی کند.

### کلید واژه‌ها

ساختار قدرت، قانون اساسی، سیاست خارجی، تعدیل ساختاری، توسعه.

## مقدمه

با پیروزی انقلاب اسلامی در 1357 ایران دستخوش تحولاتی عظیم شد که این تغییرات بنا به ماهیت وجودی انقلاب بود. اصولاً بنابر نظریات اندیشمندان، انقلاب با خود تغییرات و استحاله ارزش‌ها، دگرگونی‌های ساختاری در ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تغییر نهادها و نخبگان را به ارمان می‌آورد و این‌ها همه جزو تبعات گریزناپذیر انقلاب محسوب می‌شوند (کوهن، 1385: 57). در ایران پس‌انقلابی استحاله ارزش‌ها به صورت تغییر اسطوره‌ها و منش ملی بروز یافت و بعدها با حاکمیت انقلاب، تزویج دین و سیاست در امور کشور رواج یافت. در عرصه تغییرات ساختاری با سقوط نهاد سلطنت، نهادهای جدیدی چون ولایت فقیه و ریاست جمهوری سر برآوردند و تغییرات مهمی در حوزه اقتصادی هم چون نگاه به اقتصاد ملی و دولتی کردن تمام مؤسسات مالی انجام شد. در عرصه نخبگان هم چرخشی پدید آمد و نخبگان قدیمی حذف شده و نخبگان انقلابی جایگزین شدند.

مهم‌ترین اقدام برای تثبیت حاکمیت جدید تصویب قانون اساسی بود که تمایز آن را از رژیم پیشین نشان دهد. این امر در تیرماه 1358 آغاز شد و نهایتاً در آذرماه همان سال اصول مصوب مجلس خبرگان قانون اساسی با رأی مردم به تصویب رسید (خسروی، 1389: 3). با تصویب قانون اساسی نهاد رهبری با محوریت ولی فقیه که بر اساس اصل یک‌صد و هفتم و یک‌صد و نهم، مرجعیت اعلم و باتقوا همراه با بینش سیاسی و اجتماعی را در بر می‌گرفت، در رأس نظام سیاسی جمهوری اسلامی تعریف شد. هم‌چنین پس از مقام رهبری، بر اساس اصل یک‌صد و سیزدهم رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور و مسئول اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه شناخته شد (قانون اساسی 1358). با این حال رئیس جمهور در ساختار سیاسی-اداری کشور با همه عناوین پرلمطراق آن مقامی تشریفاتی محسوب می‌شد و این نخست‌وزیر بود که مسئول امور اجرایی و رئیس هیئت وزیران به‌شمار می‌رفت. این امر چالشی مهم بین دو رکن قوه مجریه پیش می‌آورد.

ایران انقلابی در دهه اول خود با حوادث مهمی روبرو شد که جهت‌گیری‌های جمهوری اسلامی را به‌عنوان یک نظام تازه تأسیس در تمام حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تحت تأثیر قرار داد. در آبان ماه 1358 دانشجویان پیرو خط امام با حمله به سفارت آمریکا کارکنان آن را به گروگان گرفتند و این امر واکنش شدید ایالات متحده را به همراه داشت. هرچند ایران از اقدام خود دفاع می‌کرد. اقدامی که مهم‌ترین تأثیر را در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در سالیان بعد به همراه داشت و آمریکا از آن به‌بعد در جبهه رویارویی با ایران قرار گرفت (آبراهامیان، 1389: 289). یک‌سال بعد در شهریور 1359 رژیم بعثی عراق به ایران حمله نمود و جنگی ناخواسته به ایران تحمیل کرد که هشت سال به طول انجامید. در طی این دوران و به‌خاطر شرایط خاص آن تمام امور کشور تحت‌الشعاع جنگ قرار گرفت. رقابت‌های سیاسی پس از یکپارچه شدن حاکمیت انقلابی در 1360 در دایره دو جناح چپ و راست اسلامی-انقلابی تعریف شد. در عرصه اقتصادی حکومت جهت‌گیری دولتی در امور را برگزید و استراتژی ملی‌سازی صنایع عمده و بانک‌ها، کنترل قیمت‌ها، پرداخت یارانه و سیاست تجاری محدود را در پیش گرفت (میلانی، 1383: 363). بر این اساس سیاست‌های دولت در حوزه اقتصادی به سمت توزیع مجدد ثروت به نفع محرومان پیش رفته و حکومت بر فرآیندهای مربوط به تجارت خارجی کنترل اعمال کرده و خصوصی سازی و آزادسازی اقتصادی به حاشیه رانده شد. در سیاست خارجی بر طبق آرمان‌های انقلاب اسلامی و ضرورت‌های یک کشور تازه تأسیس انقلابی با نفی سلطه‌گری، سلطه‌پذیری و استکبارستیزی به سمت جهت‌گیری نه شرقی و نه غربی حرکت کرد. نگرش ایران در این چارچوب رابطه با ملت‌ها از راه جنبش‌های آزادی‌بخش،

توسعه روابط با کشورهای انقلابی، صدور انقلاب و در عین حال بدبینی به سازمان‌های بین‌المللی بود (دهقانی فیروزآبادی، 1388: 353). از منظر ماهیت دولت در این دوران با یک حکومت ایدئولوژیک جامع‌القوا مواجه شدیم که در آن تمام جامعه و علائق اجتماعی مردم سیاست زده شده و تحت تأثیر ارتعاشات ناشی از ماهیت سیاست قرار گرفت. در این راستا حیات حوزه خصوصی در جمیع جهات مشروط به اراده قدرت سیاسی شد. حیطة اقتدار حکومت در این دوره دست کم در عرصه نظر و ایدئولوژی هیچ محدودیتی نمی‌شناخت و میان نهادهای مختلف سیاسی وحدت و هماهنگی وجود داشته و تمام قوای سه‌گانه در دست جناح مسلط حاکم قرار داشت (بشیریه، 1381: 48).

اما با پایان جنگ و درگذشت امام خمینی شرایط تازه‌ای در کشور پیش آمد که این مسئله با تغییرات زیادی همراه بود. با انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری و تکیه اکبر هاشمی رفسنجانی بر مسند ریاست جمهوری که همراه با تغییرات ساختاری در قدرت سیاسی بود، فضای کشور به سمت تحولات گسترده‌ای رفت که تمایز آن‌را از دوره پیشین به‌خوبی نشان می‌دهد. اقتصاد کشور از حالت بسته و دولتی دوران جنگ عبور کرد. در عرصه سیاسی ماهیت دولت اگرچه همچنان ثابت بود، اما تغییراتی در آن رخ داد و شاهد باز شدن فضای سیاسی بود که نمود آن در تشکیل احزابی چون کارگزاران مشاهده می‌شد. در روابط خارجی سیاست توسعه روابط با همسایگان و اروپا در دستور کار قرار گرفت و ایران به سمت عادی‌سازی مناسب‌تاش با جهان گام برداشت. به‌طور کلی ظهور این تغییرات و تحولات اقتصادی و سیاسی در این دوره ناشی از سه عامل پایان جنگ و ضرورت بازسازی اقتصادی، بازنگری قانون اساسی و به‌تبع آن تغییر ساختار سیاسی کشور بود و در پرتو فهم این تحولات می‌توان تغییرات این دوره را تشریح کرد. در این پژوهش به عوامل مذکور پرداخته شده و سپس مهم‌ترین تغییرات سیاسی و اقتصادی ناشی از آن در بازه زمانی 1368-1376 (دوران هاشمی رفسنجانی) بررسی می‌شود.

## عوامل ایجاد تغییرات

### 1) پایان جنگ و ضرورت بازسازی اقتصادی کشور

انقلاب اسلامی در ایران به سرنگونی رژیم سلطنتی، تغییرات بنیادی سیاسی و اجتماعی و ازجمله تحولات عظیم اقتصادی منجر شد. تحولات اقتصادی ریشه در چند عامل داشت: انقلابیون همواره با انتقاد از ساختار اقتصادی ایران، خواستار اصلاح و تغییرات اساسی در آن بودند. آنان اقتصاد اسلامی را به‌عنوان بدیلی مناسب برای تحقق آن پیشنهاد می‌کردند. مشکلات بعد از انقلاب نیز ضرورت دست زدن به اقدامات سریع در بخش اقتصاد را تسریع کرد (فوزی، 1386:

153). گام بنیادی برای اسلامی کردن انقلاب و تأسیس نظام اقتصادی جدید در قالب قانون اساسی جمهوری اسلامی برداشته شد. اصل 44 قانون اساسی، نظام اقتصادی ایران را بر پایه سه بخش خصوصی، تعاونی و دولتی قرار داد؛ اما در عمل بخش دولتی بر دیگر حوزه‌ها سلطه یافت (سمیعی، 1386: 480). تحت تأثیر فضای انقلابی حاکم بر کشور و فرار سرمایه‌ها صنایع، بانک‌ها و بازرگانی خارجی دولتی شدند. بر این اساس تصمیم‌گیری‌ها، تعدد مراکز قدرت، تازه‌کار بودن مدیریت، فقدان نظارت و کنترل، درهم ریختگی نظام بانکی و وجود تنگناهای مالی، کمبود شدید مواد اولیه، پیدا شدن مشکل سوخت‌رسانی و ضعف دانش فنی واحدهای تولیدی تحت مدیریت‌های جدید تشدید شد (رشیدی، 1371: 7).

وضعیت اقتصادی ایران پس از انقلاب دارای چنین ویژگی‌هایی بود: گسترش حجم و اندازه دولت و ملی شدن بانک‌ها، بیمه‌ها، تجارت خارجی، صنایع و معادن بزرگ و نیز ملی کردن نزدیک به پانصد شرکت و مؤسسه تولیدی، افزایش کسری بودجه و تأمین نزدیک به 70 درصد آن از منابع بانکی، کاهش صدور نفت، کاهش تولید واحدهای صنعتی به‌دلیل کمبود مواد اولیه و کاهش نزدیک به 25 درصدی سرمایه‌گذاری، به‌وجود آمدن نظام دوگانه ارزی و بالا رفتن نرخ تورم.

این مسائل باعث شد، اقتصاد ایران در آستانه جنگ در وضعیت نامطلوبی قرار گیرد (دژپسند؛ رؤفی، 1387: 87). با آغاز جنگ بخشی از بودجه کشور به امور دفاعی و قسمت بسیاری از سرمایه‌های انسانی و سایر منابع به مسائل جنگ تخصیص یافت. سال‌های 1359 تا 1360 دوره رکود اقتصادی بود که در ادامه بحران اقتصادی نیمه پایانی سال 1356 پدید آمده بود. در این دوره هم‌چنین با وجود بالا بودن قیمت نفت در بازارهای جهانی درآمدهای نفتی ایران به دلیل کاهش تولید و صادرات کاهش یافته بود. رکود، وضعیت نامطلوب شاخص‌های کلان اقتصادی، تولید و صادرات پایین نفت و کمتر از ظرفیت کشور، فشارهای سیاسی و بین‌المللی و فعال بودن نبردهای زمینی از جانب هر دو طرف جنگ از جمله خصوصیات این دوره بود. در سال‌های 64- 1361 وضعیت اقتصادی نسبتاً بهبود یافت و شاخص‌های کلان در مقایسه با اوایل جنگ بهتر شد (عظیمی، 1380: 28)؛ اما در فاصله 1365-67 رکود اقتصادی مجدداً بازگشت. وضعیت نگران کننده شاخص‌های اقتصادی، کاهش شدید قیمت نفت و درآمدها، فشارهای شدید خارجی، تشدید حملات عراق به مراکز اقتصادی و غیرنظامی، گسترش جنگ نفتکش‌ها، حضور ناوگان جنگی قدرت‌های جهانی در خلیج فارس و درگیری مستقیم با آمریکا از خصوصیات این دوره بود (سینایی؛ زمانی، 1381: 79).

در نتیجه در سال‌های 1362 تا 1367 به دلیل فشارهای ناشی از جنگ، تورم و رکود، سیاست‌گذاری موضعی جانشین تصمیمات استراتژیک شد. نتیجه این امر شکل‌گیری یک اقتصاد تحت شرایط پیچیده جنگی بود. بنابراین اقتصاد دوران جنگ در ایران مبتنی بر مداخلات دولت برای اداره بحران‌های کوتاه مدت بود و از یک برنامه پیش‌اندیشیده و منسجم اقتصادی دور شد (کارشناس؛ پسران، 10:1372). این‌چنین بود که تحت تأثیر عوامل نظامی، جنگ شهرها، استفاده فزاینده عراق از جنگ افزارهای شیمیایی، حملات علیه تأسیسات نفتی و خطوط کشتیرانی ایران، اوضاع نابسامان اقتصادی، انزوای سیاسی و قدرت گرفتن میانه‌روها در دستگاه حکومتی قطعنامه 598 پذیرفته شد (درودیان، 1382: 118).

به طوری که ملاحظه می‌شود، جنگ خسارات زیادی برجای گذاشت و وضعیت اقتصادی در شرایط نامطلوبی قرار گرفت؛ بنابراین نخستین اقدام پس از پایان جنگ بازسازی اقتصاد ویران شده و مناطق جنگی بود. این اقدام با ادامه سیاست‌های قبل میسر نمی‌شد و برای بازسازی و آبادانی کشور به راهبردهای جدیدی نیاز بود.

## 2) بازنگری در قانون اساسی

فکر تدوین قانون اساسی قبل از پیروزی انقلاب و به‌هنگام اقامت امام خمینی در پاریس به‌وجود آمد و پیش‌نویس اولیه آن در همان جا تهیه گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل دولت موقت، در تیرماه 1358 مجلس خبرگان قانون اساسی شکل گرفت و به بررسی و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی پرداخت. این قانون با اصلاحات زیادی از جمله گنجاندن اصل ولایت فقیه تدوین و به رأی مردمی گذارده شد. قانون اساسی مصوب سال 1358 یک دهه مورد استفاده قرار گرفت، اما با مشخص شدن اشکالات ساختاری در آن که ناشی از تصویب زود هنگام و دگرگونی‌های سیاسی پس از انقلاب بود، نیاز به بازنگری پیش آمد. ذکر این نکته ضروری است که قانون اساسی مانند سایر قوانین به‌منظور پاسخگویی به نیازها و متناسب با شرایط سیاسی و اجتماعی معینی تدوین می‌شود؛ ولیکن زمانی که این نیازها تغییر یابد، لزوماً قانون هم باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد. معمولاً ترتیب بازنگری در خود قانون اساسی پیش‌بینی شده و اگر این امر اتفاق نیافتد، بنا به اصل حاکمیت ملی تجدیدنظر با ملت است. هم‌چنین یکی از مباحث مهم در تجدیدنظر قانون اساسی معین کردن مقامی است که در آینده ضرورت بازنگری را تشخیص خواهد داد (مؤتمنی، 1380: 181).

در متن قانون اساسی مصوب 1358 روند قانونی تجدیدنظر پیش‌بینی نشده بود و این امر از عواملی چون بی‌توجهی و تازه‌کار بودن، انقلابی‌وار عمل کردن، ترس از بازگشت نیروهای نظام پیشین با استفاده از قانون اساسی و بهره‌گیری مقامات سیاسی از این قانون به‌منظور افزایش قدرت خود و امید نظام تازه تأسیس اسلامی به نقش رهبری امام خمینی و گره‌گشایی ایشان در مواقع بحران ناشی می‌شد. با شروع جنگ تحمیلی و وقوع بحران‌های سیاسی داخلی عملاً امکان بازنگری منتفی شد تا این که جنگ به اتمام رسید و شرایط برای بازنگری فراهم شد. در نهایت با نامه‌نگاری نمایندگان مجلس و شورای عالی قضایی به امام خمینی در مورد لزوم تجدیدنظر در قانون اساسی، ایشان در نامه‌ای به رئیس‌جمهور وقت دستور تشکیل شورای بازنگری را صادر و اعضای آن را مشخص کردند. نهایتاً در مرداد 1368 نتیجه بازنگری مورد تصویب قرار گرفت. محسن خلیلی ضرورت‌های بازنگری در قانون اساسی را ناشی از چهار ویژگی می‌داند: نخست ویژگی عمومی که شامل روزآمد کردن قانون اساسی با توجه به دستاوردهای انقلاب اسلامی و رفع نقصان‌های آن می‌شود. دوم اصول عمومی که مراد از آن افزون ساختن اختیارات رهبری دینی و تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری در دو قوه مجریه و قضاییه می‌شود. سوم ویژگی‌های توجیهی که شامل نیاز به بازسازی کشور پس از اتمام جنگ و ضرورت تمرکز در امور و حذف شورایی بودن امور و حل‌وفصل سریع اختلافات قوای سه‌گانه می‌شد و چهارم عوامل شتاب‌زایی که روند بازنگری را سرعت بخشیدند: عواملی نظیر برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری، بیماری امام خمینی و تهیه برنامه پنج ساله اول توسعه و لزوم تمرکز در دستگاه‌های اداری و اجرایی (خلیلی، 1387: 105-103). در تجدیدنظر قانون اساسی محوریت با تمرکز در سه حوزه رهبری، قوه مجریه و قوه قضاییه و تشکیل نهادهای جدیدی چون مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. با این اوصاف تجدیدنظر در قانون اساسی و تمرکز در سه حوزه اصلی کشور ساختار قدرت در جمهوری اسلامی را تغییر داده و باعث تحولات سیاسی و اجتماعی متمایزی نسبت به دوره قبل شد.

### تغییر در ساختار سیاسی قدرت: قوه مجریه

هرگونه تغییر در شکل‌بندی‌های قدرت و نظام سیاسی را می‌توان مربوط به دورانی دانست که زمینه برای جابه‌جایی در نخبگان و کارگزاران سیاسی فراهم آید. پس هر نوع تحول در محیط اجتماعی را باید زمینه‌ساز تغییر و دگرگونی در شکل‌بندی قدرت و ساختار سیاسی دانست. تغییر در قانون اساسی ایران هم در ساختار قدرت دگرگونی به‌وجود آورد. یکی از حوزه‌های کلیدی مورد بازنگری در تجدیدنظر قانون اساسی قوه مجریه بود. بر اساس قانون اساسی مصوب 1358 قوه مجریه ایران دو سری بود (به غیر از وظایفی که بر عهده مقام رهبری است). بدین معنا که مردم با رأی مستقیم خود رئیس‌جمهور را انتخاب می‌کردند و رئیس‌جمهور بالاترین مقام اجرایی کشور پس از رهبری بود (اصول 114، 113). از طرف دیگر برای اداره هیئت دولت رئیس‌جمهور فردی را برای نخست‌وزیری به مجلس معرفی کرده و در صورت رأی تمایل مجلس حکم نخست‌وزیری برای او صادر می‌شد. بر اساس این قانون ریاست هیئت وزیران با نخست‌وزیر و نه رئیس‌جمهور است و این نخست‌وزیر می‌باشد که به اداره دولت و هماهنگ ساختن ارکان آن می‌پردازد و خطمشی حکومت را تعیین می‌سازد و به‌دلیل وظایف خطیری که بر عهده دارد، در برابر مجلس پاسخگوست (اصول 124، 134). با این ساختار در قوه مجریه بین نهاد ریاست جمهوری و دولت از نظر سلسله مراتب، تداخل نهادها و صلاحیت‌ها مشکلاتی به‌وجود می‌آمد: از سویی رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شد و به‌نوعی مظهر حاکمیت ملی به‌شمار می‌رفت، اما در اداره امور اجرایی نقش چندانی نداشت. بر اساس قانون مصوب 1358 انتصاب وزرا منوط به تصویب رئیس‌جمهور است؛ اما پس معرفی آن‌ها دیگر هیچ اختیاری در مورد وزرا ندارد و به‌تعبیری عملاً ریاست قوه مجریه از او سلب شده و این روند با اصول مدیریت (قدرت نظارت و تصمیم‌گیری) مغایر است (هاشمی، 1391: 52). هم‌چنین اگرچه

نخست‌وزیر ریاست هیئت وزیران را برعهده دارد، اما در صورت عدم هماهنگی وزرا و تصمیم نخست‌وزیر به عزل وزیر، موافقت رئیس جمهور لازم است و این مسئله در دسرساز شده بود. ضمن آن که اعضای دولت بر اساس قانون اساسی تنها در برابر مجلس مسئول بودند و نه در برابر رئیس جمهور به‌عنوان مقام مافوق خود.

به این ترتیب اختلافات بین کابینه و رئیس جمهور از همان سال 1359 بین نخستین رئیس جمهور و نخست‌وزیرش (بنی‌صدر و رجایی) پدید آمد و در دهه 1360 هم ادامه یافت. اما با پایان جنگ کشور نیازمند بازسازی و ترمیم اقتصادی بود و این سازندگی یک مدیریت قوی و متمرکز اجرایی می‌طلبید تا روند توسعه تسریع شود. به همین دلیل ضرورت تجدیدنظر در قانون اساسی پیش آمد تا با توجه به الزامات جدیدی که برای کشور پیش آمده بود، از پراکندگی قدرت در قوه مجریه به سمت تمرکز قدرت حرکت شود. در تجدیدنظر قانون اساسی علاوه بر بحث تمرکز قدرت در رهبری و قوه قضاییه مهم‌ترین چالش بحث قوه مجریه بود که موافقان و مخالفان داشت. مخالفان تمرکز قدرت رئیس جمهور استدلال می‌کردند که اعطای این میزان اختیارات به رئیس جمهور باعث ظهور دیکتاتوری می‌شود. میرحسین موسوی در جلسه شورای بازنگری با چنین رویکردی عنوان کرد: «ما چند نفر داریم از روسای جمهور کشورهای جهان سوم که قدرت را در دستشان متمرکز کرده و حتی در انقلاباتی شرکت جستند؛ ولی در نهایت تبدیل به یک دیکتاتور و رئیس جمهور مادام‌العمر شدند» (مشروح مذاکرات بازنگری، 1369: 519). در مقابل هاشمی رفسنجانی در موافقت با تمرکز دو عیب قوه مجریه را ماهیت غیرمتمرکز قدرت و فقدان پاسخگویی رئیس جمهور دانست و در پاسخ به دغدغه نخست‌وزیر در باب احتمال دیکتاتوری رئیس جمهور عنوان کرد که دیکتاتوری بی‌معناست و دلیل آن هم این است که نیروهای مسلح زیر نظر ولی‌فقیه هستند و برخلاف قانون مصوب 1358 رهبری و نه رئیس جمهور مسئول هماهنگی قوای سه‌گانه است (میلانی، 1383: 400). در نهایت رأی اکثریت شورای بازنگری قانون اساسی به سمت تمرکز قدرت در دستان رئیس جمهور رفته و بدین ترتیب پست نخست‌وزیری حذف و اختیاراتش به رئیس جمهور منتقل شد. این مسئله هنگامی بهتر مشخص می‌شود که بدانیم بر اساس اصل 60 قانون اساسی مصوب 1358 اعمال قوه مجریه به‌جز اموری که در اختیار رهبری است از طریق رئیس جمهور، نخست‌وزیر و وزرا اعمال می‌شود و این یعنی پراکندگی در اعمال قدرت. اما در قانون اساسی مصوب 1368 و بر اساس همان اصل اصلاحی اعمال قوه مجریه به‌جز امورات تحت اختیار رهبری، با رئیس جمهور است. بر اساس اصل 113 قانون اساسی اصلاحی رئیس جمهور هم‌چنان بعد از رهبری عالی‌ترین مقام کشور است که مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را دارد. هم‌چنین بر اساس اصل 87 قانون اساسی رئیس جمهور باید برای هیئت وزیران از مجلس رأی اعتماد بگیرد، اما در قانون مصوب 1358 این مسئله بر عهده هیئت وزیران به ریاست نخست‌وزیر بود. در روند بازنگری قانون اساسی افزایش جایگاه و اختیارات رئیس جمهور مشهود است. بر اساس اصول ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶ قدرت انتصاب و عزل وزرای کابینه به رئیس جمهور داده شده و او در رأس کابینه قرار دارد. هم‌چنین بر اساس اصل 126 رئیس جمهور مسئول بودجه بندی، برنامه‌ریزی و امور اداری-استخدامی کشور است (مصلی‌نژاد، 1392: 385).

اما یک تحول مهم که در بازنگری قانون اساسی پیش آمد، تشکیل شورای عالی امنیت ملی بود. این شورا که در قانون مصوب 1358 وجود نداشت، به‌عنوان اصل 176 قانون اصلاحی به‌منظور تأمین منافع ملی، پاسداری از انقلاب اسلامی، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی به ریاست رئیس جمهور تشکیل شد که مصوبات آن پس از تأیید مقام رهبری لازم‌الاجرا بود. پیدایش مفهوم امنیت ملی پس از جدال‌های ایدئولوژیکی به‌وجود آمد که در دهه اول بین دو مفهوم ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی درگرفت. این مفهوم نوپا از یکسو ملیت را از حصار ناسیونالیسم بیرون می‌آورد و از سوی دیگر روگردانی از

نظریه‌های پان‌اسلامیستی بود. قبل از حمله عراق به ایران شعار اصلی سیاست خارجی وحدت اسلامی بود، اما پس از آن که برخی کشورهای اسلامی پشت سر حکومت سکولار صدام قرار گرفتند، به تدریج مفهوم امنیت ملی به جای امنیت جهان اسلام اولویت نظام جمهوری اسلامی شد (قوچانی، 1392: 24). به دلیل همین ضرورت، این نهاد مهم امنیتی - سیاسی به عنوان بازوی رئیس‌جمهور تشکیل شد. هاشمی رفسنجانی، حسن روحانی را که بر نقش این نهاد تازه تأسیس در مسائل خارجی و امنیت کشور وقوف داشت و به روایت او مطالعاتی در زمینه شورای عالی امنیت ملی آمریکا کرده بود، برای دبیری این مقام برگزید (هاشمی، 1390: 355).

در مجموع پایان جنگ ضرورت بازسازی اقتصادی کشور را پیش آورد که این مسئله باعث تجدیدنظر در قانون اساسی به منظور تمرکز قدرت اجرایی گشت و با تغییراتی که در قانون اساسی پدید آمد، موانع حقوقی - سیاسی توسعه کشور برطرف شد. در ادامه این تغییرات، با انتخاب هاشمی رفسنجانی در سال 1368 به منصب ریاست جمهوری، ایران وارد دوره‌ای شد که ماهیت حقوقی - سیاسی متمایزی نسبت به دهه اول انقلاب داشت (احتشامی، 1377: 45).

هاشمی به عنوان نخستین رئیس‌جمهور مقتدر ایران درصدد برآمد تا به بازسازی کشور بپردازد. او دو عرصه اقتصاد و سیاست را در اولویت قرار داد و کوشید با تحول در این حوزه‌ها به سمت توسعه برود. به همین منظور دولت خویش را دولت سازندگی نامید که نشان از دغدغه‌های توسعه‌گرایانه وی داشت. اقتصاد دولتی و بسته را که میراث دوران قبل بود، کنار گذاشت و به سمت آزادسازی و خصوصی سازی اقتصادی رفت تا نرخ رشد و اشتغال را بالا ببرد. در حوزه سیاست دو تحول مهم صورت داد. نخست ماهیت دولت اگرچه هنوز اقتدارگرا بود، اما به سمت نوعی دموکراسی هدایت شده پیش رفت. تشکیل حزب کارگزاران سازندگی که متأثر از اندیشه‌های رئیس‌جمهور بود، توانست نقش احزاب را در گسترش دموکراسی در ایران تقویت کرده و در انتخابات مجلس پنجم کرسی‌های زیادی را در مجلس کسب کند. دومین تغییر در حوزه سیاست خارجی به وقوع پیوست و تلاش شد، ایران که در دوران جنگ تحمیلی منزوی شده بود، به یک جایگاه منطقه‌ای قدرتمند دست یابد. سیاست درهای باز و استقبال از مراودات دیپلماتیک - تجاری با اروپا و کشورهای حاشیه خلیج فارس و نیز اتخاذ سیاست ملایم‌تر در برابر آمریکا از جمله تحرکات دیپلماتیک این دوره بودند که در ادامه به این تحولات پرداخته می‌شود.

## 1) تحولات اقتصادی دوران هاشمی

پایان جنگ تحمیلی، درگذشت امام خمینی و گزینش رهبری جدید، بازنگری در قانون اساسی، فروپاشی شوروی، پایان جنگ سرد و نظام دوقطبی زمینه‌ساز دگرگونی‌های ژرفی در نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران شدند که مهم‌ترین برآیند آن به حاشیه راندن الگوی چپ اسلامی و مطرح شدن گفتمان اقتصاد آزاد و توسعه است. گفتمانی که از آن به گفتمان راست یا سازندگی یاد می‌شود. گفتمان اقتصاد آزاد برآمده از نظام سیاسی کشوری بود که پس از انقلاب اجتماعی جنگ سختی را پشت سر گذاشته و اکنون در پی عادی‌سازی زندگی عمومی است. در نظریات انقلاب از این دوران با نام ترمیدور یاد می‌شود (برینتون، 1370: 239). گفتمان سازندگی اگرچه تأکیدش بر اقتصاد است؛ اما در کنار آن اهداف دیگری هم چون ارتباط با جهان مدرن و سیاست خارجی تنش‌زدا و بهبود سیاست‌های داخلی هم مطرح می‌شود. این گفتمان (راست میانه) پاسخی به موج‌های چپ‌پره در پهنه جهانی بود که در دهه بین‌المللی شدن سرمایه‌داری بروز کرد. فروپاشی شوروی و اعمال سیاست‌های اقتصاد بازار در بلوک شرق و کشورهای جهان سوم و طرح مباحثی چون برداشتن مرزهای اروپا، گسترش تجارت (گات) همگی از نشانه‌های دیگر این رخداد بود (ظریفی نیا، 1387: 85).

سیاست اقتصادی ایران در زمان جنگ به سمت تثبیت تجارت و مدیریت جنگ از طرق گوناگونی نظیر محدودسازی واردات، نظارت و دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی و عدالت اجتماعی همراه با طرد سرمایه‌داری پیش رفت. در زمان تصمیم به پذیرش قطعنامه 598 شورای امنیت که شرایط جنگ در مجموع به ضرر ایران بود، بسیاری از ناظران داخلی و خارجی بر این نظر بودند که تنگنای اقتصادی در پذیرش قطعنامه از سوی ایران نقشی اساسی داشت. پس از اتمام جنگ و رسیدن هاشمی به مقام ریاست جمهوری، دولت جدید تلاش خویش را بر ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ و تسریع فرآیند رشد و توسعه اقتصادی کشور متمرکز کرد. در آن زمان، دولت به لحاظ اقتصادی تحت تأثیر متغیرهای دیگری شامل اقتصاد بحرانی ممالک بلوک شرق و برنامه‌های پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول<sup>1</sup> و بانک جهانی مبنی بر ضرورت تعدیل ساختاری در کشورهای در حال توسعه قرار داشت که نهایتاً حاکمیت را به سمت برنامه‌های آزادسازی سوق می‌داد. نشانه‌های این گرایش در تدوین برنامه اول توسعه آشکار شد. برخلاف دوره جنگ که ایران به انزوا گرایش داشت، در زمان هاشمی تمایلی قوی به تعامل فعال در عرصه بین‌المللی به وجود آمد. استراتژی دولت برای تغییر فضای اقتصادی کشور، سیاست تعدیل ساختاری بود که سه مؤلفه کلیدی آن عبارت بودند از: 1- اصلاح سیاست ارزی و پولی، 2- خصوصی سازی، 3- آزادسازی قیمت‌ها و کاهش یارانه. در این فرآیند به نیروهای بازار میدان بیشتری داده شد و حتی الامکان دخالت دولت کمتر گردید (مرتضوی، 1377: 58). بر این اساس ایران در دوران هاشمی از استراتژی جایگزینی واردات به توسعه صادرات روی آورد.

این استراتژی در پی طراحی مدل خاصی از توسعه اقتصادی تحت عنوان تعدیل ساختاری به اجرا گذاشته شد. تعدیل اقتصادی اصطلاحی کلی است که برای توصیف مجموعه‌ای از اقدامات به کار می‌رود که صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و کشورهای غربی در طول دهه 1980 درصدد برآمدند تا بسیاری از کشورهای در حال توسعه را در عوض اعطای وام بدان ترغیب کنند. هدف تعدیل ملامتی کردن پارادایم توسعه تحت هدایت دولت پس از جنگ جهانی دوم و چیره شدن بر مسائل مربوط به رکود توسعه‌ای از راه ترویج اقتصادهای باز و مبتنی بر بازار رقابتی، تحت نظارت دولت‌های حداقل بود. الگوی کلی برنامه‌های تعدیل ساختاری مورد حمایت IMF و بانک جهانی در برگیرنده دو مرحله عمده تثبیت و تعدیل بود. تثبیت به معنی قطع شدید هزینه‌ها و مخارج عمومی بود. به دنبال آن تعدیل مطرح می‌شد که درصدد دگرگونی نهادها و ساختارهای اقتصادی از راه مقررات‌زادگی، خصوصی سازی، کاهش حجم بوروکراسی دولتی، کاستن از یارانه‌ها و تشویق قیمت‌های واقع‌بینانه بود که به مثابه محرکی برای کارایی و تولید و بهره‌وری بیشتر به‌ویژه برای صادرات به کار می‌رفت. تعدیل بی‌شک در برگیرنده تغییرات عمیق در کاربرد، تولید و توزیع منابع برای بازندگان آن بود. این گروه بازندگان شامل بوروکرات‌ها، کارگران بخش دولتی، مقامات حزبی، کشاورزان و صنعتگران می‌شد؛ چون آن‌ها همگی از کاهش حجم خدمات عمومی، تقلیل قدرت حزب- دولت، رقابت بیشتر، کنار گذاشتن یارانه‌ها و تجارت آزاد به هراس می‌افتادند (لقتویج، 1387: 18-117).

تعدیل ساختاری مهم‌ترین سرفصل اصلاحات اقتصادی در کشورهای در حال توسعه بود که به منظور بهره‌مندی از اقتصاد جهانی و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی از سوی صندوق بین‌المللی پول به این کشورها ابلاغ می‌شد. استراتژی تعدیل سعی داشت، با افزایش عرضه کل و به کمک اصلاحات ساختاری مخصوصاً تغییر ساختار اقتصادی دولت‌سالار، کم کردن هزینه‌ها، حذف سوبسیدها، از میان برداشتن کنترل قیمت‌ها و حتی تقلیل دستمزدها، باز کردن بازارها، کاهش



محدودیت‌های سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تنزل ارزش پول ملی به منظور افزایش رقابت برای صادرات به تعادل دست یابد. در واقع هدف استراتژی تعدیل کاهش هزینه‌ها و آزادی سرمایه‌گذاری خارجی است. این استراتژی شامل برنامه‌های تثبیت اقتصادی، مقررات زدایی و خصوصی سازی می‌باشد. وسیله تحقق این برنامه‌ها نیز سیاست‌گذاری مالی، پولی، بازرگانی، اصلاح اداری و سیاست‌های ارزی است (پوراحمدی، 1384: 793).

مهم‌ترین مسئله در سیاست تعدیل تکیه بر مکانیسم بازار و ایجاد فضای رقابتی و به عبارتی اقتصاد بازار نظام سرمایه‌داری است. به‌طور کلی، دو جهت‌گیری اساسی در این سیاست‌ها به چشم می‌خورد: آزادسازی و خصوصی سازی؛ آزادسازی شامل کلیه اقداماتی است که به‌منظور برداشتن کنترل‌های بخش عمومی از بازارهای مالی، کالا و خدمات، بازار کار و بخش خارجی صورت می‌گیرد. خصوصی سازی نیز شامل کلیه اقداماتی است که با هدف گسترش حوزه فعالیت بخش خصوصی و به‌تبع آن محدود شدن دایره دخالت دولت در امور اقتصادی صورت می‌گیرد (کمالی دهکردی، 1372: 4). در واقع، خصوصی سازی موردنظر بیشتر به‌دنبال افزایش کارایی اقتصادی و کاهش کسری بودجه دولت است (می‌دری؛ خیرخواهان، 1383: 98). در این راستا نخستین گام در راه دگرگونی اقتصادی ایران پس از جنگ بر اساس محور تعدیل اقتصادی در برنامه اول توسعه در سال 1369 برداشته شد.

این برنامه‌ها و سیاست‌ها در راستای جبران خسارت‌ها و خرابی‌های ناشی از جنگ و بهبود وضعیت اقتصادی کشور و معطوف به تحکیم زیرساخت‌ها بود. هدف برنامه اول توسعه، اعاده استعداد و توانایی‌های کشور (بازسازی و تجدید بنیه دفاعی)، نوسازی و توسعه مناطق خسارت دیده از جنگ، اصلاح ساختار اداری و سیاست‌های دولتی، کنترل جمعیت و رشد اقتصادی بود. خطمشی کلی برنامه اول حول چند محور اساسی شکل گرفته بود. توجه به بازسازی و راه‌اندازی چرخ‌های تولید، توسعه امکانات فیزیکی و زیربنایی توسعه، خدمات اجتماعی و رفع عدم تعادل‌های عمده در توزیع امکانات بین مناطق مختلف. این برنامه چارچوبی برای آزادسازی اقتصادی و نفی مدیریت متمرکز بر منابع و تخصیص آن‌ها که در دوران جنگ برقرار شده بود؛ ایجاد کرد (سینایی؛ زمانی، 1391: 83).

تدابیری که در راستای آزادسازی اقتصادی اتخاذ شدند، بدین قرار بودند: 1- فراهم آوردن زمینه برای افزایش سرمایه‌گذاری در امور زیر بنایی؛ 2- افزایش تولید و تخصیص بهینه منابع؛ 3- کاهش نوسانات نرخ ارز و ایجاد زمینه لازم برای نیل به نرخ تعادلی ارز؛ 4- ایجاد تعادل در بازار پول و جهت‌دهی به نقدینگی‌های بخش خصوصی؛ 5- کاهش کسری بودجه؛ 6- مهار تورم، کاهش محدودیت‌ها و کنترل‌ها در نظام تولید و توزیع؛ 7- حمایت از صنایعی که دارای مزیت نسبی‌اند؛ 8- آزادسازی تجارت خارجی؛ 9- محدود کردن فعالیت دولت در امور اقتصادی؛ 10- ایجاد تسهیلات در جهت تشویق صادرات؛ 11- گسترش فعالیت بخش خصوصی در اقتصاد؛ 12- ایجاد تسهیلات برای تشویق ورود سرمایه‌های خارجی (سینایی؛ زمانی، 1391: 84).

به‌همین جهت گام اول در سیاست تعدیل، خصوصی سازی بود. خصوصی سازی به‌عنوان یک سیاست و با هدف ارتقا کارایی‌های دولت در تدوین و تصویب برنامه‌های بازسازی در چارچوب قانون برنامه اول مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس لزوم اتخاذ سیاست‌هایی در خصوص بهبود عملکرد شرکت‌های دولتی و بخش عمومی و حضور هر چه فعال‌تر بخش خصوصی در فعالیت‌های اقتصادی مورد توجه قرار گرفت. در همین زمینه در جلسات هیئت وزیران در سال 1370 به‌منظور ارتقا کارایی فعالیت‌ها و کاهش تصدی دولت در امور اقتصادی و خدمات غیر ضروری، ایجاد تعادل اقتصادی و استفاده بهینه از امکانات کشور سیاست واگذاری سهام متعلق به سازمان‌های دولتی تصویب شد. در همین راستا دولت چگونگی واگذاری سهام شرکت‌هایی چون ایران خودرو، پارس خودرو، سایپا و... را مشخص نمود (پژویان و دیگران،

1387: 185). هم‌چنین به‌دلیل سوءاستفاده در ارز دولتی و عدم توانایی دولت در تأمین یارانه ارز برای تثبیت قیمت آن، دولت به تک‌نرخ کردن روی آورد. گام بعدی دولت هاشمی در اقتصاد، آزادسازی قیمت‌ها و کاهش یارانه به‌دلیل کاهش قیمت نفت و درآمدهای ارزی ایران و البته افزایش شاخص کل قیمت‌ها بود، هرچند این سیاست چندان موفقیت‌آمیز نبود. این سیاست‌های اقتصادی آثاری مانند رشد شهرنشینی، افزایش طبقه متوسط، رشد آموزش عالی در کشور و حضور بیشتر زنان در جامعه داشت (کلاته، 1391: 35-33).

در این دوران درآمدهای نفتی و وام‌های خارجی موجب تحریک عرضه و رشد آن شد. بر اثر رشد تقاضای نیروی کار نرخ بیکاری نیز کاهش یافت. آزادسازی تجاری و ارزی انجام شد و اعمال سیاست‌های پولی و مالی جدید سبب شد، رشد تولید ناخالص داخلی به میزان 7/4 درصد برسد. بر اساس آمارها درآمدهای مالیاتی دولت از شهروندان روند افزایشی یافت. هم‌چنین دولت از هزینه‌های جاری کاست و بر پیشرفت برنامه‌های عمرانی تمرکز نمود. بخش ساختمان و صنعت با 13 درصد رشد بیشترین جذب سرمایه‌گذاری داخلی را داشت. صادرات غیر نفتی هم از 1 میلیارد دلار در ابتدای برنامه به بیش از 3/7 میلیارد دلار در سال پایانی رسید. نهایتاً مجموع 792 میلیارد ریال از سهام شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی واگذار شد.

با این‌حال تجربه تعدیل ساختاری با کاستی‌های بزرگ در متن خود روبرو شد. سیاست تعدیل بر دو محور جذب سرمایه‌گذاری خارجی و دریافت وام استوار بود، اما دولت موفق به جذب سرمایه‌گذاری خارجی نشد و به‌دلیل وجود چالش‌های سیاسی با نظام بین‌المللی دریافت وام‌ها نیز محدود بود. دولت وام‌ها را با نرخ‌های بهره بالا دریافت می‌نمود. هم‌چنین بخش قابل توجهی از کالاهای تولیدی نتوانستند به بازارهای جهانی راه یابند و بنابراین بازپرداخت اقساط وام‌ها قطع شد. بدین دلیل بحران بدهی‌ها در سال 1372 به‌وجود آمد. این بحران قابل پیش‌بینی بود؛ زیرا آزادسازی‌های انجام شده بیشتر معطوف به تحریک عرضه و مصرف بود و تأثیر کمتری بر تولید و صادرات داشت. با افزایش نابرابری‌های اقتصادی در کشور بین مناطق شهری و روستایی و تورم شدید و کاهش ارزش پول ملی دولت هاشمی مجبور به تجدیدنظر در ادامه برنامه تعدیل اقتصادی شد و سیاست‌های ارزی و محدودیت‌های وارداتی پیشین را مجدداً برقرار نمود (گروهی از کارشناسان، 1383: 21-18). در نهایت تعدیل ساختاری تجارب مشابه کشورهای در حال توسعه را در ایران تکرار کرد و علاوه بر بحران اقتصادی آشوب‌های اجتماعی چندی را پدید آورد.

در این برنامه توسعه عدالت اجتماعی به مرحله پس از افزایش تولید موکول شد. هم‌چنین توجه کمتری نسبت به نقش مردم در ساختار سیاسی کشور صورت گرفت. از این‌رو در عین‌حال که در سطوح اقتصادی تمایل جدی برای مشارکت مردمی وجود داشت؛ ولی در عرصه سیاسی دولت‌سالاری تمام‌عیار، نمایانگر وضعیت موجود بود. سیاست‌های اقتصادی هاشمی در این مدت سبب ایجاد تورم در جامعه و فشار به اقشار متوسط و پایین جامعه گردید. همین فشارها و آسیب‌ها سبب شد که افکار عمومی دید چندان مثبتی نسبت به دولت هاشمی و فعالیت‌های ایشان نداشته باشد و خروج آن از قدرت را درخواست کند. از بستر همین ناکارآمدی‌ها و انتقاداتها بود که گفتمان اصلاح‌طلبی رشد و بروز یافت (اشرفی، 1390: 343-341).

### 1) سیاست داخلی

قبل از وقوع انقلاب اسلامی، ساختار دولت پهلوی در نظر نویسندگان و محققان به گونه‌های متفاوتی بررسی شده است. در نظر هوشنگ شهبابی دولت در زمان پهلوی به خاطر افزایش قیمت نفت، نظام سلطانی بوده که در آن شاه با دو ابزار ارتش و دستگاه اداری بر کشور حاکم بود و حکومت بر اراده شخصی وی مبتنی می‌شد (شهبابی، 1380: 411). از سوی دیگر عده‌ای چون تدا اسکاچپول بر آن هستند که ساختار دولت به خاطر بهره‌گیری از عواید نفتی به نوعی دولت فراطبقاتی تبدیل شده است که تمرکز قدرت را در دست دارد و درآمدهای نفتی به آن کمک می‌کند تا بی‌نیاز از طبقات اجتماعی در ورای آن‌ها قرار گیرد و تمامی گروه‌ها را کنترل کند. نظریه‌ای که به دولت تحصیل‌دار معروف شده است (ازغندی، 1384: 42). تمام این نظریات بر ماهیت اقتدارگرایی حکومت شاه اشتراک نظر دارند. پس از وقوع انقلاب اسلامی و در دهه اول حیات آن، ماهیت تحصیلدار دولت با پوپولیسم ناشی از تغییر رژیم پیشین آمیخته شد و دولت را تا حدود زیادی به طبقات فرودست متعهد ساخت که این امر با وقوع جنگ تحمیلی و بسیج نیروها بیش از پیش تقویت شد (حاتمی، 1385: 226-225). دولت در دهه اول انقلاب بنابر رویکرد نظریه‌پردازانی چون منوچهر دراج، اقتدارگرایی پوپولیستی خوانده می‌شود که با توجه به بسترهای فرهنگی و اجتماعی ایران انقلابی، ماهیت دولت هم پوپولیستی-مذهبی گشته است (دراج، 1379: 256). این نظام‌های پوپولیستی با طیفی از رفتارهای رادیکال همراه می‌شوند که علت آن ناشی از فقدان نهادهای اجتماعی است که می‌تواند معادله قدرت و سیاست را بدون هیجان و خشونت شکل دهد (Cottam, 1988: 65). بشیریه هم در بررسی ساختار دولت پس از انقلاب معتقد است که در دهه اول شاهد دولت ایدئولوژیک جامع‌القوا هستیم که از نشانه‌های آن سیاسی-ایدئولوژیک کردن عرصه‌های عمومی و خصوصی جامعه توسط دولت فراگیر است (بشیریه، 1381: 48).

با شروع دوران ریاست جمهوری هاشمی ماهیت دولت اگرچه همان شکل سابق را دارد؛ اما این دوران با تغییراتی در عرصه عینی سیاست همراه می‌شود. در واقع اجرای سیاست تعدیل و آزادسازی اقتصادی باعث تغییر پایگاه اجتماعی دولت از طبقه فرودست به طبقه متوسط و در نتیجه تغییر فضای سیاسی می‌گردد. برای تبیین ماهیت دولت در این دوران رهیافت نظری دولت اقتدارگرایی بوروکراتیک شاید بیش از سایر رهیافت‌ها به کار آید. نظریه دولت اقتدارگرایی بوروکراتیک نخستین بار توسط اودانل<sup>1</sup> و بر اساس تجربه آمریکای لاتین مطرح شد. در این رهیافت به رابطه مستقیم فرآیند تحول اقتصادی با شکل‌بندی دولت تأکید می‌شود. هدف غایی این نوع رژیم‌ها عبارت‌اند از حل مشکلات عمده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری بنیادهای رژیم دارند (بروکر، 1383: 56-63). بر اساس استدلال اودانل، رژیم‌های اقتدارگرایی بوروکراتیک مانند برزیل و آرژانتین در دهه‌های 1960 و 1970 عموماً از متن دول اقتدارگرایی پوپولیستی سر بر می‌آوردند و داعیه حل مشکلاتی را داشتند که نظام‌های پیشین در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دامن زده بود. این دولت‌ها سعی می‌کنند تا مشکلات مربوطه به قطبی شدن جامعه و نیز وضعیت «پره‌تورین» که عموماً بر اثر بسیج سیاسی توده‌ها از سوی دولت پوپولیستی پیشین شکل گرفته است را از طریق «سیاست‌زدایی» ساخت اجتماعی برطرف کنند. بر اساس چنین رویکردی نظام‌های بوروکراتیک تلاش

می‌کنند تا مشکلات اقتصادی مانند تورم و رکود را با اجرای برنامه‌های آزادسازی حل کنند (O'Donnell, 1973: 100-120).

به‌طور مشابهی دولت هاشمی خود را وارث مشکلات عدیده حل‌نشده‌ای می‌دانست که حاصل دولت‌های پیشین بود. مهدی مظفری در بررسی ایران پس از وفات امام خمینی معتقد است، دولت هاشمی رفسنجانی به‌دلیل داعیه‌دار بودن حل مشکلات دولت‌های پیشین در حوزه اقتصادی و به‌طور مشخص دولت میرحسین موسوی خصلت اقتدارگرایی بوروکراتیک را کسب کرد (Mozaffari, 1993: 615). به‌همین جهت دولت به‌سمت تکنوکرات شدن پیش رفت و اعضای کابینه عمدتاً در این راستا توسط رئیس‌جمهور انتخاب شدند. ویژگی مهم کابینه هاشمی ورود بوروکرات‌ها در قالب تکنوکرات‌ها در قوه مجریه بود (میلانی، 1383: 405). هم‌چنین ادبیات مسئولین از خصلت ایدئولوژیک به‌نوع تکنوکراتیک تحول یافت و از واژه‌هایی چون کارآفرینی و تخصص بیشتر استفاده شد (کلاته، 1391: 5).

نوشیروان احتشامی تغییر در وضعیت تحصیلی وزرای انتخابی دولت و در نتیجه تکنوکرات‌تر شدن کابینه‌های دولت هاشمی نسبت به کابینه بازرگان و هویدا را گواه خود در این زمینه می‌داند (احتشامی، 1995: 70-90). در واقع، کارگزاران اجرایی در چنین دولت‌هایی سعی می‌کنند تا مشکلات مربوط به قطبی شدن جامعه را با افزایش قدرت حکومت مهار کنند و از سیاسی شدن بپرهیزند. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به‌همین دلیل و به‌عنوان رئیس‌جمهور در معرفی کابینه به مجلس عنوان کرد که این کابینه خصلتی غیر سیاسی دارد و تنها فرد سیاسی کابینه خود اوست. بر این اساس به‌نوعی روند سیاست‌زدایی در ساخت اجتماعی و اجرای سیاست‌های جدید اقتصادی تأکید شد که تکنوکرات‌ها (فن‌سالاران) مجری اصلی آن هستند (مصلی‌نژاد، 1392: 227). البته دولت هاشمی علاوه بر خصلت بوروکراتیک وجوه اقتدارگرا هم داشت. دولت در این چارچوب سعی داشت تا هژمونی خود را بر حوزه عمومی و نظام اجتماعی از طریق یک ایدئولوژی فراگیر که اسلام سیاسی است (و از این نظر ماهیت دولت نسبت به دهه اول تغییری نداشت) اعمال کند. عدم علاقه دولت به مسائل سیاسی و تحدید آن (سیاست‌زدایی از ساحت جامعه)، تأکید بر ثبات سیاسی به‌منظور رسیدن به توسعه اقتصادی و عدم اولویت توسعه سیاسی از جمله جنبه‌های اقتداری این دوران محسوب می‌شوند. از سوی دیگر دولت میزان محدودی از تکررگرایی و آزادی‌های سیاسی را می‌پذیرد و اقداماتی از جمله برگزاری انتخابات و ایجاد رقابت‌های سیاسی هرچند محدود را مهیا می‌کند.

پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی و تشکیل مجمع روحانیون مبارز در مقابل جامعه روحانیت مبارز و البته تأسیس حزب کارگزاران سازندگی می‌توان دورنمایی از این تکررگرایی را مشاهده کرد. در این راستا آزادی‌هایی چون نقد سیاست‌های دولت و انتشار مطبوعات انتقادی هم‌چون سلام، ایران فردا و کیان از جمله نشانگان این تغییر هستند که شهابی از آن به‌عنوان یک دوگانگی در رژیم‌های اقتدارگرای بوروکراتیک یاد می‌کند (Chehabi, 2002: 62-65). امری که حسین بشیریه هم بر آن تأکید می‌کند. بشیریه دوران هاشمی را گذر از دولت ایدئولوژیک جامع‌القوا به دموکراسی صوری می‌داند و معتقد است، گرچه ساختار دولت ایدئولوژیک هنوز تداوم دارد؛ اما گرایش‌های بسیج‌گرایانه اندکی فروکاسته و برخی زمینه‌های گذار به دموکراسی در آن فراهم گردیده است. یعنی در کنار وجود عناصر ایدئولوژیک چون اقتدار رهبری و نقش روحانیت در جایگاه قانون‌گذاری و قضایی وجود برخی رقابت‌ها در بلوک قدرت امکان گذار به دموکراسی را فراهم می‌کند (بشیریه، 1381: 55). بدین ترتیب دولت هاشمی با اقدامات اقتصادی و سیاسی خود و کمک به شکل‌گیری طبقه متوسط توانست زمینه نوعی گذار به دموکراسی را فراهم ساخته و ماهیت ساختاری قدرت را رقابتی‌تر سازد.

ظهور حزب کارگزاران سازندگی در همین راستا ارزیابی می‌شود. هاشمی که در دهه 1360 از سیاست‌های توزیعی و عدالت محور موسوی حمایت می‌کرد، با پایان جنگ و رسیدن به ریاست جمهوری با تفکر پیشین وداع کرده و برای بازسازی کشور به سیاست‌های آزادسازی اقتصادی روی آورد. این امر ضمن آن که مخالفت جناح چپ را در پی داشت، با مخالفت‌های جناح راست سنتی هم مواجه گشت و اندیشه توسعه‌ای وی در عرصه سیاسی کشور به محاق رفت. به‌همین دلیل تعدادی از وزرای دولت و تکنوکرات‌ها با اندیشه دفاع از توسعه آزاد بیانیه‌ای منتشر کرده و تشکیل حزب کارگزاران سازندگی را نوید دادند (فوجانی، 1393:130). با تشکیل این حزب که در واقع سیاست‌های توسعه محور هاشمی را نمایندگی می‌کرد، نیروی راست مدرن از درون جناح‌بندی‌های کشور متولد شد و تکثرگرایی سیاسی و ایجاد فضای رقابتی در جامعه بیش از پیش شد. این حزب با نگاهی به طبقه متوسط جامعه که مدافع دولت و سیاست‌های آن بود، توانست در انتخابات مجلس پنجم نمایندگان زیادی از حزب خود را وارد مجلس کرده و زمینه را برای پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری بعدی فراهم سازد.

## 2) سیاست خارجی

سیاست خارجی ایران مانند هر کشوری دارای مبانی، اصول و استراتژی‌های ثابتی است؛ اما با روی کار آمدن روسای جمهور همواره جهت‌گیری‌ها و تاکتیک‌های دیپلماسی آن تغییر کرده است. در دوران هاشمی اگرچه جمهوری اسلامی هم‌چون گذشته بر سر اصول پایدار خود مانند نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی، حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش و پشتیبانی و دفاع از مسلمانان استوار ماند؛ اما جهت‌گیری‌های ایران در سیاست خارجی برای رسیدن به اهداف و منافع ملی تغییر کرد. هاشمی که در داخل کشور با شعار سازندگی و توسعه اقتصادی روی کار آمده بود، در روابط خارجی به‌سمت گفتمان واقع‌گرایی مصلحت محور گام برداشت و کوشید از سیاست خارجی به‌عنوان یک ابزار برای ادامه رشد اقتصادی کشور بهره گیرد و به‌تعبیری در سطح بین‌المللی گفتمان مقاومت رشد محور را ارائه داد (متقی؛ پوستین‌چی، 1390:256). عالم شاه معتقد است، پس از فوت امام خمینی سیاست خارجی ایران از بعد ایدئولوژیکی به‌سمت منافع ملی حرکت کرد و به‌همین منظور از رویارویی با همسایگاننش اجتناب ورزید. او معتقد است، به‌میزانی که قابلیت‌های ملی ایران در دوران مقاومت رشد‌محور افزایش یافت، زمینه برای ارتقا قدرت ملی هم فراهم شد (عالم شاه، 1379:61). گفتمان مقاومت رشد‌محور بر این امر تأکید می‌ورزید که می‌توان اهداف کشور را با رشد اقتصادی و استراتژیک بیشتر تأمین کرد. گفتمان سیاست خارجی هاشمی مفهومی موسع‌تر از مصلحت و عقلانیت را مطرح می‌کرد که به‌معنای در نظر گرفتن مقتضیات زمانی و مکانی در نظام بین‌الملل بود. در این گفتمان اگرچه مانند دهه اول انقلاب به هر دو وجه ملی و اسلامی مصلحت توجه می‌شد؛ اما در صورت تزاخم بین مصالح ملی و اسلامی و به‌خطر افتادن کشور مصلحت حکم می‌کرد که موجودیت نظام حفظ شود. در صحنه بین‌الملل نیز ایران اگرچه هم‌چنان به نظم ناعادلانه بین‌المللی معترض بود؛ اما می‌کوشید ضمن انتقاد از وضع موجود با کشورهای جهان و منطقه روابط خوبی برقرار کرده و از طریق سازمان‌های بین‌المللی منافع ملی و اسلامی خود را پیگیری کند (دهقانی فیروزآبادی، 1388:224). به‌منظور این که توسعه اقتصادی اولویت اصلی دولت هاشمی رفسنجانی بود، سیاست خارجی هم در این راستا متحول شد و ایران کوشید تا با ارائه الگوی کشور توسعه یافته اسلامی از خود تعریفی متمایز با مفهوم صدور انقلاب ارائه دهد (دهقانی فیروزآبادی، 1388:402).

سیاست خارجی هاشمی البته با دو رویداد مهم همراه بود؛ حمله عراق به کویت و فروپاشی شوروی که هر دو عامل بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران مؤثر بودند و نقش ایران را در سطح منطقه‌ای برجسته‌تر ساختند. بر همین اساس

هاشمی سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان ایران و گفتگوهای انتقادی با اروپا را آغاز کرد. ایران کوشید تا به‌جای پیروی از الگوی تقابل و تعارض، بر مبنای همکاری و همزیستی دوستانه با سایر کشورها منافع خویش را تأمین کند. در گام نخست با کشورهای حوزه خلیج فارس که در جنگ با عراق از دولت بعثی حمایت می‌کردند، از در آشتی درآمد و با رقیب دیرینه منطقه‌اش یعنی عربستان سعودی پیمان امنیتی مشترک امضا نمود. در عرصه بین‌المللی روابط ایران که پس از ماجرای سلمان رشدی و صدور فتوای امام خمینی با اروپا تیره شده بود، وارد دوران جدیدی شد و ایران به‌خاطر اولویت توسعه اقتصادی خود تلاش کرد، با اروپا که در این زمینه ظرفیت بالایی داشت، روابط دیپلماتیک حسنه‌ای برقرار سازد. با این وصف ایران با انگلستان، آلمان و ایتالیا روابط حسنه‌ای برقرار ساخت (ازغندی، 1391:90).

اما مهم‌ترین مسئله سیاست خارجی ایران از بدو تأسیس نظام جمهوری اسلامی ارتباط با آمریکا بوده است. پس از اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری کارکنان آن در تهران روابط دیپلماتیک دو کشور در 1359 قطع شد و پس از آن آمریکا به رویارویی با ایران انقلابی پرداخت. این کشور در جنگ تحمیلی با عراق همراهی کرد. اگرچه در راستای سیاست جنگ فرسایشی سعی در ارتباط با ایران داشت؛ اما این ماجرا که به ایران-کنترا مشهور شد سرانجامی نیافت. آمریکا پس از روی کار آمدن جرج بوش پدر سیاست حسن‌نیت را در مقابل ایران در پیش گرفت و سعی در القا این نکته کرد که خواهان روابط آشتی‌جویانه با ایران است. مقصود بوش پدر این بود که اگر ایران به آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان کمک کند، آمریکا متقابلاً بخشی از دارایی‌های توقیف شده جمهوری اسلامی را در اقدامی متقابل آزاد می‌سازد. هاشمی که برای توسعه و بازسازی کشور نیازمند منابع مالی بود، کوشید از این فرصت بهره برده و در رایزنی با مقامات لبنانی زمینه‌ساز آزادی گروگان‌های آمریکا می‌شد. اما طرف مقابل برخلاف صحبت‌های پیشین اقدام متقابلی انجام نداد و بهترین زمان برای حل مسائل سیاسی دو کشور از بین رفت (موسویان، 1393: 209-202). پس از آن روابط ایران و آمریکا بر سر سیاست‌های دولت کلینتون مبنی بر مهار دوجانبه ایران و عراق و هم‌چنین طرح داماتو به وخامت گرایید.

### نتیجه‌گیری

ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بی‌تردید آغازگر دوران نوینی در سیاست و اقتصاد ایران محسوب می‌شود. او که بر بستر پایان جنگ تحمیلی، بازنگری در قانون اساسی و تغییر ساختار قدرت بر سرکار آمده بود، به‌واسطه نقش و جایگاه خود و هم‌چنین تغییر ساختارها توانست ایران جنگ‌زده را تغییر داده و با اولویت توسعه اقتصادی زمینه‌ساز تغییرات گسترده شود. این تغییرات در ابتدا به شکل تعدیل ساختاری اقتصاد ایران تحقق یافتند. آزادسازی بنگاه‌های اقتصادی، مقررات زدایی و خصوصی سازی مهم‌ترین ابعاد تعدیل به‌شمار می‌رفتند که از سوی نهادهای اقتصادی جهانی هم‌چون صندوق بین‌المللی پول به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می‌گردید و در واقع نوعی از مدل توسعه سرمایه‌داری به‌شمار می‌رفت. متناسب با این تغییرات در عرصه سیاسی روش‌های تکنوکراتیک برای نیل به اهداف فوق به کار رفت؛ بنابراین ماهیت دولت به‌سمت تکنوکراسی پیش رفت. این امر زمینه‌ساز بازتر شدن فضای عمومی شد و ماهیت دولت از شکل تماماً ایدئولوژیک به‌سمت نوعی دمکراسی و تکثر سیاسی گذار کرد. در روابط خارجی هم دولت با پیگیری مفهوم مصلحت کوشید، از روش‌های تجدیدنظر طلبانه پیشین فاصله بگیرد و هنجارهای بین‌المللی را به‌رسمیت بشناسد. دولت هاشمی روابط حسنه‌ای با کشورهای اروپایی و همسایگانش برقرار کرده و از این راه منافع ملی ایران را تأمین نمود. منافع و امنیت ملی مفهومی جدید بود که از رویکرد نوین دولت سازندگی حکایت داشت. می‌توان گفت پس از انقلاب، این اولین دولتی بود که به‌دنبال توسعه اقتصادی، ساختاری و سیاسی به سبک غربی رفت و از رویکردهای انقلابی عبور کرد.

این سیاست راه توسعه غربی را فراهم می‌کرد و منجر به حاکمیت ارزش‌های اقتصادی و سیاسی توسعه محور شد. به‌عبارت بهتر هاشمی اولین مدل‌های توسعه اقتصادی و سیاسی را پس از انقلاب اسلامی پیاده کرد. در حالی که در دهه اول انقلاب، فضای هیجانی و مقاومت مردمی بر کشور حاکم بود، در دوران سازندگی دیدگاه‌های واقع‌گرا و منفعت محور در سیاست داخلی و خارجی دنبال شد. این دوران یکی از مهم‌ترین مقاطع حیات جمهوری اسلامی و در کل تاریخ معاصر ایران بود که مجدداً روش‌ها و مدل‌های توسعه‌ای موجود در محک آزمایش قرار گرفت. هرچند این اصلاحات به‌دلیل عدم اجرای اصولی و مدیریت فاسد در اقتصاد ایران ناکام ماند و پس از سال‌ها همچنان سایه سنگین اقتصاد دولتی در ساختار جمهوری اسلامی تداوم یافت. یکی از علل شکست این سیاست‌ها شتاب‌زدا بودن برخی از تغییرات بدون توجه به بسترهای اجتماعی آن بود که حتی صدای مخالفت اقشار و طبقات کارگر را فراهم کرد. سیاست خصوصی سازی و تعدیل ساختاری ضمن دربرداشتن ابعاد مثبت، رانت‌های اقتصادی جدیدی را برای طبقه مسلط فراهم کرد و منافع سرشاری را برای آن‌ها و گروه‌های نفوذ وابسته به‌وجود آورد. وقوع شورش‌های شهری در مشهد، شیراز، اسلامشهر و سرکوب آن‌ها هم حاکی از نقصان مبانی ایدئولوژیک و افزایش اجبار دولتی بود. هرچند در نهایت روش‌های سیاسی این مدل از توسعه مؤثر افتاد و زمینه را برای رشد مردم‌سالاری به‌سبک دینی جمهوری اسلامی در دوره بعد مهیا کرد.



1. آبراهامیان، یرواند (1389)، **تاریخ ایران مدرن**، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
2. احتشامی، انوشیروان (1378)، **سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی، اقتصاد، دفاع و امنیت**، ترجمه ابراهیم متقی و پوستین چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
3. ازغندی، علیرضا (1391)، **چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: قومس.
4. ازغندی، علیرضا (1384)، **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، تهران: قومس.
5. اشرافی، مرتضی (1390)، **تحول گفتمان توسعه در جمهوری اسلامی ایران**، قم: انتشارات وحدت‌بخش.
6. بروکر، پل (1383)، **رژیم‌های غیر دموکراتیک، نظریه‌ها، سیاست و حکومت**، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر.
7. بریتون، کرین (1370)، **کالبدشکافی چهار انقلاب**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو.
8. بشیریه، حسین (1381)، **دیباجه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی**، تهران: نگاه معاصر.
9. پژویان، جمشید و دیگران (1387)، **مقایسه و تحلیل عملکرد اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب اسلامی، فصلنامه راهبرد یاس**، شماره 15.
10. پوراحمدی، حسین (1384)، **مبانی استراتژیک اصلاح سیاست‌های توسعه اقتصادی و اولویت‌های دولت در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره 30.
11. حاتمی، عباس (1385)، **الگوی اونگی و دولت در ایران پس از انقلاب، رساله دکتری**، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
12. خسروی، حسن (1389)، **حقوق اساسی 2**، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
13. خلیلی، محسن (1387)، **بازنگری قانون اساسی در ایران و تحول کیفی اقتدار سیاسی، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره 13.
14. دراج، منوچهر (1391)، **مردم‌گرایی و شیوه صنفی در فرهنگ سیاسی ایران پس از انقلاب، در فارسون و مشایخی، فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه معصومه خالقی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
15. درودیان، محمد (1382)، **پایان جنگ، بررسی و تحلیل رویدادهای سیاسی-نظامی جنگ تا اشغال کویت**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
16. دژپسند، فرهاد؛ رفوفی، حمیدرضا (1387)، **اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
17. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (1388) **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر سمت.



18. گروه کارشناسان معاونت امور اقتصادی (1383)، **ربع قرن نشیب و فراز: بررسی تحولات اقتصادی کشور طی سال‌های 1382-1385**، تهران: وزارت امور اقتصادی و دارایی.
19. سمیعی، علیرضا (1386)، **دولت مطلقه مدرن و نوسازی اقتصادی-اداری در ایران (1304-1376)**، به اهتمام رسول افضلی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
20. سینایی، وحید؛ زمانی، سمیه (1391)، **بررسی نقش دولت و مجلس در تغییر سیاست‌های اقتصادی ایران، دو فصلنامه دانشنامه حقوق اقتصادی**، سال نوزدهم، شماره 2.
21. شهبایی، هوشنگ؛ لیزر، خوان (1380)، **نظام‌های سلطانی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر شیرازه.
22. عظیمی، حسین (1380)، **تحلیل شرایط و سیاست‌های اقتصادی در دوره جنگ ایران و عراق، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران**، شماره 27.
23. عالم شاه (1379)، **تغییر پارادایم سیاست خارجی ایران دوران خاتمی**، ترجمه نادر پور آخوندی، تهران: انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
24. قانون اساسی مصوب 1358.
25. قانون اساسی مصوب 1368.
26. قوچانی، محمد (1392)، **برخاستن چپ از دنده راست، ماهنامه مهرنامه**، سال چهارم، شماره 30.
27. قوچانی، محمد (1393)، **تکنوکراسی جاده صاف کن دموکراسی، ماهنامه مهرنامه**، سال پنجم، شماره 34.
28. قوچانی، محمد (1395)، **احیای دهه هفتاد، ماهنامه مهرنامه**، سال هفتم، شماره 46.
29. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (1380)، **کلیات حقوق اساسی**، تهران: نشر میزان.
30. ظریفی نیا، حمیدرضا (1387)، **کالبدشناسی جناح‌های سیاسی ایران از 1358 تا 1378**، تهران: آزادی اندیشه.
31. کمالی دهکردی، پروانه (1382)، **سیاست‌های تعدیل اقتصادی در کشورهای کره جنوبی، غنا، نیجریه و ایران**، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
32. کلاته سیفری، فرزاد (1391)، **مطالعه تطبیقی اقتصاد سیاسی دولت‌های هاشمی و احمدی‌نژاد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشکده علوم اقتصادی و اداری دانشگاه اصفهان.
33. کوهن، الوین استنفورد (1385)، **تئوری‌های انقلاب**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.
34. لفتویچ، آدریان (1387)، **حکمرانی، دموکراسی و توسعه در جهان سوم**، مجموعه مقالات کتاب اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه‌نیافتگی، به کوشش سید احمد موثقی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
35. متقی، ابراهیم؛ پوستین‌چی، زهره (1390)، **الگو و روند در سیاست خارجی ایران**، قم: نشر دانشگاه مفید.
36. مرتضوی، اسدالله (1377)، **تعدیل ساختار، فاز نوین امپریالیسم، آثار و نتایج تعدیل در ایران، بانک و اقتصاد**، شماره 1.
37. مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی (1369)، تهران: انتشارات مجلس خبرگان.
38. مصلی نژاد، عباس (1392)، **سیاست‌گذاری ساختار قدرت در ایران**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

39. موسویان، حسین (1393) **ایران و آمریکا**، ترجمه محمدرضا رضایی، تهران: نشر تیسرا.
40. می‌دری، احمد؛ خیرخواهان، جعفر (1383)، **حکمرانی خوب، بنیان توسعه**، تهران: نشر مرکز پژوهش‌های مجلس.
41. میلانی، محسن (1383)، **شکل‌گیری انقلاب اسلامی و سقوط نظام پهلوی**، تهران: نشر گام نو.
42. هاشمی، اکبر (1390)، **بازسازی و سازندگی**، تهران: نشر معارف.
43. هاشمی، محمد (1391)، **حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران**، جلد اول، تهران: نشر میزان.

#### (ب) لاتین

- 1- Chehabi, H. E (2002), the Political Regime of the Islamic Republic of Iran in Comparative Perspective, **Government & Opposition**, Vol 46.
- 2- Mozaffari, M (1993), Change in the Iranian Political System after Khomeinis Death, **Political Studies** XLL.
- 3- ODonnell, G, A (1973), **Modernization& Bureaucratic Authoritarianism: Studies in South American Politics**, Berkeley: University of California press.

